

نیز تلاش نکرده‌اند تا با خیال‌پردازی و قصه‌های بی‌پایه و بنیاد این حلقه مفقود را ولو در داستان فیلم پر کنند.

در فیلم **چه: قسمت دوم** تقریباً اغلب بخش‌های پیام چه گوارا به فیدل کاسترو را از زبان خود کاسترو که آن را می‌خواند، روی تصاویر او بر صفحه تلویزیون می‌شنویم. پیامی که در واقع پتانسیل درام قسمت دوم فیلم چه را شکل می‌دهد. در بخشی از آن پیام می‌شنویم که: «من رسماً از موقعیت‌های خود در کادر رهبری حزب، از مقام وزارت، از درجه سرگردی و ملیت کوبایی خودم دست می‌کشم. هیچ چیز قانونی دیگری مرا به کوبا مربوط نمی‌کند. من مردمی را ترک می‌کنم که مرا چون پسرشان پذیرفتند و این نکته مرا به شدت می‌آزارد... من روحیه انقلابی خلمم را و این احساس که انجام وظیفه مقدس‌ترین عمل است، به همراه خود به جبهه‌های تازه جنگ می‌برم تا در مقابل امپریالیسم، هر کجا که باشد بجنگم.

این خود بهترین مرهم بر عمیق‌ترین زخم‌هاست. من بار دیگر تکرار می‌کنم که کوبا هیچ مسئولیتی در این مورد به عهده ندارد.»

در بخش دوم فیلم چه بسیاری از وقایع مستند و حوادثی را که ارنستو چه گوارا در دفترچه خاطراتش آورده، مشاهده می‌کنیم. از جمله اختلافات با حزب کمونیست بولیوی و وارد میدان شدن آمریکایی‌ها برای یافتن چه گوارا در جنگل‌های بولیوی و حضور اشخاصی همچون رئیس دبره در میان چریک‌ها و تعقیب و گریز روستا به روستا و تپه به تپه نظامیان بولیوی و جنگجویان چه گوارا که بسیاری از آنها حتی نمی‌دانستند توسط چه

کسی فرماندهی می‌شوند، چنان چه گاه او را با نام رامون صدا می‌کردند و گاهی هم فرناندو می‌نامیدنش.

صحنه‌های آخر این تعقیب و گریز در روستاها و شهرک‌های دور افتاده بولیوی صورت می‌گیرد که خالی از هرگونه سکنه به نظر می‌رسند و در حالی که کمین سربازان ارتش بولیوی پیرامون آنها حس می‌شود، صحنه‌های مشابه در فیلم **زنده باد زاپاتا** (الیا کازان) را به یاد می‌آورد.

حماسه‌سرایی چهار ساعته استیون سودربرگ برای ارنستو چه گوارا با مرگ دلخراش او در اسارت به انتها می‌رسد، در حالی که نمای نقطه دیدش بر پرده است و گروه‌بانی ماریو تران به سوی دوربین شلیک می‌کند تا دوربین به جای چه گوارا آرام آرام از حالت تعادل خارج شود و بر زمین بیفتد و سپس همراهی با جنازه او که بر برانکاردی روان است و آلبرتو ایگلسیاس برایش

مرثیه‌خوانی می‌کند تا پرواز بر فراز خاک بولیوی ادامه می‌یابد. در کنار این روایت تراژیک، نکات بسیاری گنجانده شده که پرداختن به آنها خود می‌تواند مایه و موضوع فیلم‌های دیگری قرار گیرد که برای مخاطب امروز سینما جذاب و دیدنی به نظر برسد. از جمله تأکید انقلابیون کوبا بر اصلاحات ارضی در کشورشان که از سوژه‌های روز مبارزان آن زمان محسوب می‌شد و از همین رو در اوایل دهه ۶۰ برای مقابله با این سوژه روز انقلابیون، با مشاورت صهیونیست‌هایی همچون والت ویتمن روستو، جان اف کندی دکتربینی را در جهان سوم ترسیم کرد که اجرای اصلاحات آمریکایی تحت عنوان اصلاحات ارضی و یا تقسیم اراضی و امثال آن را از ملزومات کار به شمار می‌آورد. دکتربینی برای باور آمریکاییان قرار داشت که جنگ جهانی سوم دیگر مانند دو جنگ پیشین، به طور یک‌سره و در جبهه‌های خاص رخ نمی‌دهد، بلکه به صورت خرد و انقلابات محلی و در جبهه‌های کوچک کشورهای جهان سوم علیه منافع آمریکا اتفاق خواهد افتاد که نمونه‌اش را انقلاب کوبا ذکر می‌کردند. از همین رو بود که برای خنثی کردن این انقلاب‌ها، ایجاد فرم‌هایی کنترل شده در دستور کار قرار گرفت و نمونه آن را در همان سال‌ها یعنی در آغاز دهه ۱۳۴۰ در ایران تحت عناوین اصلاحات ارضی و ارائه لوایح شش گانه از سوی شاه ناظر بودیم. اشاره به این گونه فرم‌ها را به نوعی در فیلم چه نیز ملاحظه می‌کنیم. مثلاً در صحنه‌ای که چه گوارا به اسارت درآمده، یکی از فرماندهان ارتش بولیوی به او اطمینان می‌دهد که در اینجا دهقانان از تو حمایت نخواهند کرد، زیرا در بولیوی اصلاحات و تقسیم اراضی انجام گرفته است!

اما در بسیاری مواقع عملکرد امپریالیست‌ها، به نفع انقلابیون تمام شده و این نکته نیز در فیلم چه مورد توجه قرار می‌گیرد، از جمله در صحنه‌ای که چه گوارا در نیویورک در ضیافت شامی برای شرکت کنندگان در مجمع عمومی سازمان ملل شرکت کرده و با نماینده ایالات متحده آمریکا مواجه شده و به یکدیگر معرفی می‌شوند. فرمانده «چه» به شوخی و البته با نیتی جدی از نماینده آمریکا تشکر می‌کند که کشور او به خلیج خوک‌ها حمله کرد (در یکی از تلخ‌ترین شکست‌های آمریکا که برای سرنگونی حکومت انقلابی کوبا در سال ۱۹۶۱ صورت گرفت)، چراکه معتقد است این حمله، مردم کوبا را متحدتر کرد. این جمله چه گوارا در فیلم سودربرگ دقیقاً در مورد اغلب سیاست‌های آمریکا خصوصاً در چند سال اخیر صدق می‌کند. چنان چه به اعتراف بسیاری از کارشناسان مسائل سیاسی، حضور این سال‌های ارتش آمریکا در خاورمیانه بیش از هر موضوعی باعث رشد اسلام‌گرایی در منطقه و البته سراسر دنیا شده است.

آمارها نشان از رشد سریع و برق‌آسای اسلام خواهی و خصوصاً شیعه‌گرایی در اروپا و کشورهای غربی دارد، به نحوی که سال گذشته، واتیکان به طور رسمی اعلام کرد برای اولین بار جمعیت مسلمانان از کاتولیک‌ها بیشتر شده است. مراکز آمارگیری در اروپا هشدار دادند که در ۲۰ سال آینده، اسلام دین اول اروپا خواهد شد، همان خطاری که خیرت ویلدرز (فیلم‌ساز صهیونیست هلندی) در انتهای فیلم **فنتنه** با نمایش قطاری که به قلب اروپا می‌زند، فریاد می‌زند.

شاید همین موضوع فراگیر شدن بیش از پیش اسلام در جهان غرب، بتواند پاسخ این سؤال بسیاری از علاقه‌مندان و بی‌گیران مسائل سیاسی باشد که چرا چند سالی است آمریکا و غرب و هالیوود ناگهان به سوی انقلابی ضد آمریکایی‌ای همچون ارنستو چه گوارا اقبال نشان داده‌اند؟ چه اتفاقی افتاده در حالی که بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن هنوز کوبا از سوی آمریکا در تحریم اقتصادی به سر می‌برد و حتی کشتی‌هایی که در سواحل کوبا لنگر می‌اندازند تا سالیان دراز نمی‌توانند از آمریکا کالا حمل کنند، اما رسانه‌ها و مطبوعات و سینمای آمریکا و غرب پس از گذشت سالیان متمادی، دوباره این اسطوره آمریکای لاتین را در بوق کرده‌اند و هر دم بر آن می‌دمند؟

تقریباً پس از سپری شدن دهه ۷۰ میلادی و فروکش کردن انقلاب‌های پی در پی این دهه،

